

چهار سال پس از انقلاب‌های عربی

کوین اندرسن / ترجمه‌ی مهیار نیازی



/ مبارزه در بحبوحه‌ی پس‌رفت ارتجاعی /

وضعیت کنونی

در غالب کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا دورنمای تغییر انقلابی برای دموکراسی و عدالت اجتماعی، طی سال گذشته، مایوس‌کننده شده است. مصر با پس‌زدن انقلاب ۲۰۱۱، حکومت نظامی اقتدارگرایانه‌ای را تجربه می‌کند که سطح سرکوب در آن به مراتب فراتر از سطح سرکوب در دوران مبارک است، در همین حال امریکا نیز کمک‌های نظامی خود را به مصر از سر گرفته است. لیبی در آشفتگی جنگی میان جناح‌های رقیب فرو رفته است و هر دو جناح شاخه‌های جنگ‌سالاری را دارند. با تداوم حضور پایگاه دریایی امریکا و حمایت از نظام پادشاهی سنی مذهب و فرقه‌گرای بحرین، این کشور هم‌چنان در وضعیت تحت‌الحفظ به سر می‌برد. گشایشی دموکراتیک در یمن جای خود را به جنگ داخلی فرقه‌گرایانه‌ای داده است، جنگی که در آن سعودی‌ها با پشتیبانی امریکا به شکل گسترده‌ای دست به بمباران شهروندان عادی می‌زنند. و تأسفبارتر از همه سوریه است که با قدرت گرفتن روزافزون جهادی‌ها - گاهی با دسیسه‌ی رژیم که با پشتیبانی وسیع متحد منطقه‌ای خودشکلی از فرقه‌گرایی را به نمایش گذاشته

است - شاهد کوچک و کوچک‌تر شدن اپوزیسیونی دموکراتیک متشکل از مردم عادی بوده است. سرانجام، داعش (یا به اصطلاح دولت اسلامی) با بنیادگرایی شدیدش است که با به وحشت انداختن زنان، اقلیت‌های مذهبی و هر آن کسی که شهامت تردید کردن در جهان‌بینی ارتجاعی آن‌ها را داشته باشد، بیش‌تر مناطقی را که سال گذشته در عراق و سوریه به چنگ آورده، حفظ کرده است.

اما این تمام داستان نیست.

یکم، تونس به طور نسبی هم‌چنان یک نقطه‌ی روشن است. در این کشور کوچک که انقلاب‌های سال ۲۰۱۱ از آن‌جا آغاز شد، حکومت اسلامی برچیده شد و دموکراسی لیبرالی به دست آمد که به اتحادیه‌های کارگری و چپ مجال سازمان‌دهی می‌دهد، البته نه در چنان ابعادی که با مسائلی چون فقر و فشار اقتصادی، که در ریشه‌ی انقلاب ۲۰۱۱ قرار داشتند، مقابله کنند.

دوم این‌که، نیروهای چپ‌گرای کرد در طی سال گذشته، در دو جبهه با ضدانقلاب‌های داعش در نبرد بوده‌اند. در تابستان سال ۲۰۱۴ در عراق، یگان‌های مدافع خلق (ی‌پ‌گ) از حزب اتحاد دموکراتیک کردی سوریه (پ‌ی‌د)، اقلیت ایزدی را از یک نسل‌کشی نجات دادند، و درست در پاییز همان سال در سوریه، از شهر کوبانی در برابر داعش دفاع کردند، این اتفاقات در زمانی رخ داد که یک کمونته‌ی خودگردان چپ‌گرای سکولار را برپا کردند، کمونته‌ای که به زنان و کارگران قدرت می‌بخشید. در حالی که می‌توان ی‌پ‌گ را درباره‌ی گسست کامل از پیشینه‌ی استالینیستی‌اش زیر سؤال برد، باید گفت که حتی در قیاس با دیگر گروه‌های کردی نیز، یک نیروی عمده در مقابله با داعش بوده است.

سوم این‌که، ائتلافی از جناح چپ به سرکردگی کردها، و متشکل از سوسیالیست‌ها، فمینیست‌ها و فعالان در زمینه‌ی دگرباشان (LGBT)، در نتیجه‌ی انتخابات ماه ژوئن و با کسب ۱۳ درصد از آراء، وارد پارلمان ترکیه شده است و حزب محافظه‌کار و اسلامی عدالت و توسعه (AKP) را از رأی اکثریت قاطعی که برای تغییر قانون اساسی نیاز داشت، محروم کرده‌اند. برخی از ناظران این اتفاق را به عنوان ادامه‌ی روح حرکت گسترده‌ی پارک گزی در سال ۲۰۱۳ مورد توجه قرار داده‌اند.

تمامی این رخدادها در بستر توطئه‌چینی‌های قدرت‌های امپریالیستی جهانی و محلی اتفاق می‌افتد. توافق امریکا - سازمان ملل - ایران نقطه عطفی اساسی در سیاست منطقه است، توافقی که متحدان قدیمی امریکا همچون اسرائیل و عربستان سعودی را مورد تهدید قرار داده است. وقوع آن در بستر اوج‌گیری داعش است، داعشی که امریکا را به‌خصوص در داخل عراق، در اتحادی آشکار با رژیم ایران قرار داده است، هواپیماهای امریکا در عراق به نیروهای ایرانی و متحدان‌شان یعنی شبه‌نظامیان محلی شیعه، کمک کرده است. نه تنها تصور ایرانی مجهز به سلاح هسته‌ای - حتی اگر یک دهه یا بیش‌تر از دستیابی به آن فاصله داشته باشد - برای متحدان امریکا مثل عربستان سعودی و اسرائیل نامطلوب است، بلکه این احتمال در آینده‌ی نزدیک برای تغییر موضع هرچند جزئی امریکا در قبال ایران، از نظر سیاست کلی منطقه‌ای، نگرانی عمیقی برای آن‌ها ایجاد می‌کند.

در ادامه‌ی این مقاله نگاهی دقیق‌تر به برخی از این تحولات در منطقه خواهیم کرد. اما پیش از آن، می‌خواهم به دو نقطه ضعف فراگیر اشاره کنم که سرشت‌نشان بیش‌تر واکنش‌های چپ به انقلاب‌های عربی شده است.

به رغم این‌که در یک سال استثنایی مانند سال ۲۰۱۱، فی‌الواقع سه حکومت (تونس، مصر، لیبی) ساقط شده و سه حکومت دیگر

(بحرین، یمن، سوریه) به شدت به چالش کشیده شدند، اولین نقطه ضعف در واکنش‌های چپ اصولاً در انکار این نکته است که آن‌چه رخ داده، انقلاب بوده است. برخی مارکسیست‌های کهنه‌کار این طور استدلال می‌کنند که به این دلیل که این‌ها تغییری در ساختار طبقاتی جامعه ایجاد نکرده‌اند، انقلاب نبوده‌اند. این یک تعریف تنگ‌نظرانه از انقلاب است و با دیدگاه خود مارکس درباره‌ی گونه‌های مختلف انقلاب، مغایر است. یکی از این گونه‌ها انقلابی «صرفاً سیاسی است که ستون‌های عمارت را پابرجا می‌گذارد» و گونه‌ی دیگر «انقلابی رادیکال» است که «رهایی کلی انسان» را حاصل می‌کند یا دست‌کم بدان راه می‌برد. (مارکس، **گامی در نقد فلسفه‌ی حق هگل: مقدمه**، ۱۸۴۳) انقلاب‌های عربی جایی میان این دو گونه‌ی انقلاب قرار می‌گیرند، و عمدتاً پی‌گیری اهداف سیاسی (دموکراتیک) را به منصفی ظهور گذاشته‌اند، اما به‌ویژه در تونس و مصر، اهداف طبقاتی و اقتصادی را نیز بیان کرده‌اند.

نقطه ضعف دوم شکل تدفین زودرس انقلاب‌های عربی را به خود گرفته است. زمانی که در پاییز سال ۲۰۱۱ گروه‌های اسلام‌گرا برنده‌ی انتخابات شدند، برخی بی‌هیچ درنگی گفتند که بهار عربی به زمستان عربی بدل شده است. شاید این برای زمان حاضر درست باشد، اما نه در همه جا، و قطعاً در سال ۲۰۱۱ این موضوع صادق نبوده است. برای مثال از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۳، پس از آن که جهادی‌های رادیکال دو تن از رهبران چپ‌گرا را ترور کردند، تونس با قرار دادن اسلام‌گرایان در وضعیت دفاعی، دموکراسی خود را مستحکم‌تر کرد. در مصر نیز، اجل اسلام‌گرایان اخوان‌المسلمین کوتاه بود و ارتش ناراضیتی توده‌ای را که ناراضیتی چپ‌ها نیز بخشی از آن بود، غنیمت شمرد و کودتایی را به راه انداخت که به همان اندازه که گریبان‌گیر اسلام‌گرایان شد، برای چپ‌ها نیز پیامدهایی داشت. در سطحی کلی‌تر، روح انقلاب‌های عربی در سراسر منطقه جاری است. (گزی پارک در ترکیه و انتخابات ۲۰۱۵) و به شکل گسترده‌تر در اطراف جهان (جنبش اشغال (Occupy)، جان سیاهان اهمیت دارد (Black Lives Matter)، پودموس (Podemos) در اسپانیا و غیره)

در سطح منطقه‌ای، انقلاب‌های عربی به چیزی دست یافته‌اند که چون آب رفته‌ای است که دیگر به جوی باز نخواهد گشت و آن هم برهم زدن دوگانگی چند ده ساله است که رژیم‌های اقتدارگرای به‌ظاهر سکولار برای مشروعیت بخشیدن به خودشان از آن بهره می‌بردند و اقتدارگرایی اسلام‌گرایانه‌ی ارتجاعی را تنها بدیل واقعی نشان می‌دادند. در سطح جهانی، انقلاب‌های عربی برای نسل‌های جدید، تصویری از غیرمنتظره بودن برپایی حرکت‌های ملیونی و برانداختن رژیم‌هایی به ظاهر مستحکم ظرف چند روز، ارائه می‌دهد. در حال و هوای واپس‌گرایانه‌ی امروز این مساله به عنوان واقعیتی تاریخی پابرجا می‌ماند که همان‌طور که ژیلبر اشکار به عنوان دانش‌پژوهی مارکسیست از همین منطقه، در مصاحبه‌ای در زمستان گذشته متذکر شد، بسیاری از بخش‌های منطقه دوباره گرفتار «دوقطبی دو نیروی به یک اندازه ارتجاعی شده‌اند - یک طرف رژیم‌های قدیمی و در طرفی دیگر نیروهای اپوزیسیون بنیادگرای اسلام‌گرا» (ویدیا ونکات، «حالا دیگر بهار عربی زمستان شده است»، **هندو**، ۲۵/۱۲/۲۰۱۴)

تراژدی مصر

باید این واقعیت را که امروز در مصر، بحرین، سوریه، یمن و لیبی، ارتجاع، جنگ داخلی و سرکوب حکم‌فرماست، به شکل دیالکتیکی نگاه کرد. برای مثال در مصر، وحشیگری سرکوب را نباید به شیوه‌ای ذات‌باورانه، به مثابه‌ی اثباتی برای مدعی اقتدارگرایی ذاتی مردم آن کشور و یا تمایل آن‌ها به حکومت نظامیان دید. بلکه جهت ممانعت از تهدیدی واقعی برای نظام که انقلاب ۲۰۱۱ به نمایش گذاشته است، درست همین درنده‌خویی سرکوب‌های ژنرال سیسی است که برای حاکمان ضروری است.

زمانی که انقلاب مصر با تظاهرات در ژانویه ۲۰۱۱، و به دنبال براندازی رژیم در تونس، یعنی کشوری در نزدیکی مصر، آغاز شد، در خیابان‌ها سه خواسته بر سر زبان‌ها بود: پایان دادن به فقر و بیکاری، پایان دادن به وضعیت فوق‌العاده و تشکیل قوه قضاییه مستقل و اصلاحات سیاسی مثل انحلال پارلمان آلوده به فساد و برگزاری انتخابات جدید. طی هفته‌های بعد آن، جمعیت‌های کثیری در میدان تحریر گرد هم آمدند و حرکت از دانشجویان به کارگران سرایت کرد و دولت مبارک را ناگزیر به استعفا کرد. امریکا دیر از راه رسید و تا پایان نیز به پای مبارک نشست.

طی دو سال و نیم بعد از آن، تا تابستان ۲۰۱۳، سه نیرو قدرت را در دست گرفتند: ارتش، اخوان المسلمین، و خیابان‌هایی که چپ‌های جوان دست‌کم تا اندازه‌ای در آن نفوذ داشتند. در ابتدا، به نظر می‌رسید که اخوان المسلمین و ارتش رژیم تازه‌ای بنیاد کنند تا اسلام‌گرایان حکومت کنند، اما انقلابی‌های جوان به درستی از آن حمایت نکردند، جوانانی که تا مدت مدیدی به مقاومت در خیابان‌ها ادامه دادند. تا بهار سال ۲۰۱۳، مقاومت حتی گسترده‌تر نیز شد. در این مقطع، انقلابی‌ها که در سال ۲۰۱۲ برای ریاست جمهوری به محمد مرسی از اخوان المسلمین رای داده بودند و نه نامزد حامی ارتش، تصمیم سرنوشت‌سازی برای متحد شدن با ارتش علیه مرسی گرفتند. آن‌ها موفق شدند تظاهرات بسیار بزرگی را ترتیب بدهند که میلیون‌ها نفر را به خیابان کشاند. اما درست همان‌طور که اخوان تلاش کرد انقلاب سال ۲۰۱۱ را مصادره کند، ارتش نیز با انتصاب ژنرال عبدالفتاح السیسی به عنوان زمامدار کل، برای مصادره‌ی اعتراض‌های سال ۲۰۱۳ پا پیش گذاشت.

سیسی در ابتدا اساساً با غیرقانونی کردن کل سازمان، و در فرآیندی با عملی کردن کشتارهایی ننگین، اخوان المسلمین را مورد تاخت و تاز قرار داد. اگرچه چیزی نگذشت که نیروهای چپ‌گرای کوچک‌تر و روشنفکران لیبرال را هدف گرفت. برخی با حمایت ضمنی از سیسی که حالا دیگر دیکتاتورِ سفت و سخت‌تری از دیکتاتورِ خود مبارک را به کار بسته است، آبرویی برای خود باقی نگذاشتند. با این حال، دیگرانی مانند بنیان‌گذاران حرکت ۶ آوریل جوانان، هزینه‌ی ایستادن پای اصول انقلابی خود را دادند و کشته و یا زندانی شدند. نمونه‌ی برجسته‌ی آن شیماء الصباغ، شاعر سوسیالیستی بود که وقتی درصدد بود تاج گلی در محل خیزش سال ۲۰۱۱ در میدان تحریر بگذارد، به دست پلیس به قتل رسید. و بسیاری دیگر نیز به سیاق مردمان تحت حاکمیت نظامی خونتا (Junta) در امریکای لاتین به سادگی سر به نیست و ناپدید شدند.

البته سیسی فلسطینی‌های نوار غزه را نیز بی‌نصیب نگذاشت. زمستان گذشته تمامی شهر مرزی رفح را ویران کرد و مسدود کردن مرز را بسیار بیش‌تر از اسرائیلی‌ها در آن سو انجام داد. قضاتی که گوش به فرمایشات او سپرده بودند، رای خود علیه مبارک، پسران و نزدیکانش و رفقایانشان را فسخ کردند. در پرونده‌ای عجیب و غریب، اتهام فرار از یکی از زندان‌های مبارک در خلال خیزش سال ۲۰۱۱، متوجه مرسی شده و حکم اعدام برای وی صادر شده است، فراری که اجرا شدنش حالا دیگر رسماً - و با بلاهت هر چه تمام - به مبارزان اسلام‌گرای فلسطینی آن سوی مرز در غزه، نسبت داده می‌شود و نه توده‌های مردمی مصر. (جارد مالسین Jared Malsin، «دادگاه مصری مرسی را به مرگ محکوم می‌کند»، نیویورک تایمز، ۲۰۱۵/۰۵/۱۷)

آمریکا، در ماه آوریل با از سرگیری کمک‌های نظامی به رژیم، به تعدی‌هایی از این دست پاسخ داد، کمک‌هایی که از زمان کودتای ۲۰۱۳ به حالت تعلیق درآمده بودند.

پیامد تصمیم سیسی برای غیرقانونی اعلام کردن اخوان، رشد تروریسمی خشن بوده است و اعلام این نکته از طرف اسلام‌گرایان

رادیکال خطاب به جوانان اخوان، که سیاست دموکراتیک دروغ و دغلی بیش نیست. گروهی در سینا که با اعلام بیعت با داعش، بازارشان گرم شده است، در ماه ژوئن دست به قتل دادستان کل زده و در ماه ژوئیه کشتی نیروی دریایی را نابود کرده‌اند. این همان نوع مخالفانی است که سیسی می‌خواهد، زیرا به این روایت سیسی از اسلام‌گرایان، که همه را تروریست تلقی می‌کند دامن می‌زند و به او این اجازه را می‌دهد که خودش را به عنوان بدیلی معقول پیش بکشد.

سیسی نیز مانند صدام حسین در آخرین سال‌های قدرت‌ش، مضامین اسلامی را دست‌کاری کرده است تا جایی که او را متهم می‌کنند که درصدد تداوم بخشیدن به «دستور کاری اسلام‌گرایانه بدون اسلام‌گرایان» است. قابل توجه‌تر این که بعد از آن که پلیس مردان هم‌جنس‌گرا را محاصره کرد و آن‌ها را مورد آزمایش مقعدی قرار داد، سیسی به آن چه «ناپهنجاری و انحراف» نامید، حمله‌ور شد. و نیز کتاب ال‌ن بدیو فیلسوف رادیکال به نام **در ستایش عشق** نیز ممنوع شده است. (هلن سالون، «در مصر، سیسی نظم اخلاقی جدیدی را تحمیل کرده است»، **لوموند**، ۲۰۱۴/۱۲/۱۴)

اما آن‌چه در مورد مصر حقیقتاً تراژیک است، این است که بخش‌هایی از چپ و اتحادیه‌های کارگری، ابتدا با اعتماد بیش از اندازه به اخوان المسلمین و سپس با اعتماد به ارتش برای کنار راندن مرسى و ایجاد نظم دموکراتیک، کمک کردند تا بذر اضمحلال انقلاب کاشته شود. در بدترین موارد، بعضی از این‌ها در ماه‌های سرنوشت‌ساز اولیه زمانی که سیسی مشغول تثبیت قدرت خود بود به او یاری رساندند. از جناح چپ البته بسیاری به مقاومت ادامه داده و هزینه‌اش را نیز پرداخته‌اند، و به این ترتیب زمینه‌ساز فوران بعدی انقلاب شده‌اند. گرچه بقیه اکنون در تبعید به سر می‌برند و درباره‌ی وقایع دردناک چهار سال گذشته بازاندیشی می‌کنند.

بوته‌ی آزمایش سوریه

در نتیجه‌ی سرکوب انقلاب‌های عربی هیچ کشوری به اندازه‌ی سوریه به رنج و محنت در نیافتاده است. در این جنگ داخلی که فاصله‌ی زیادی مانده تا به پایان برسد، قریب به ۲۲۰۰۰۰ نفر، عمدتاً از شهروندان، جان خود را از دست داده‌اند. به رغم بربریت پر جلوه‌ی داعش، که رسانه‌های جهانی دوچندان‌ش نیز نموده‌اند، اکثریت این مرگ‌ها به دست رژیم و بدون پوشش رسانه‌ای صورت پذیرفته است، خواه در زندان‌های تاریکش و خواه جماعت‌هایی که ارتش بارها و بارها بمباران کرده است.

بنا به تخمین‌های سازمان ملل، تا تابستان امسال نزدیک به ۱۰ میلیون سوری به اجبار آواره شده‌اند، چهار میلیون از این‌ها بی‌تاب و توان در بیرون از مرزهای سوریه به سر می‌برند. این به معنی پناه‌جو شدن کمابیش نیمی از جمعیت ۲۳ میلیونی است، که اغلب آن‌ها از اکثریت عرب‌های سنی هستند که هسته‌ی اصلی اپوزیسیون را تشکیل می‌دهند. رژیم نیز بیش از پیش به بنیاد فرقه‌گرایانه‌ی خود در اقلیت علوی به عنوان شاخه‌ای از اسلام شیعی تقلیل یافته است، ناظران می‌گویند بخشی از استراتژی رژیم اسد، طرد بی‌وقفه‌ی مسلمانان سنی است تا بتواند به ضرب و زور ترکیب جمعیتی را به نفع خود دستخوش تغییر کند. (در حال حاضر ۶۰ درصد جمعیت عرب سنی، ۱۶ درصد علوی و دیگر شاخه‌های تشیع و ۱۱ درصد مسیحی هستند.) اگر چنین چیزی صحت داشته باشد، به «پاک‌سازی» قومی- مذهبی از آن قسم که در بوسنی شاهد بودیم، منجر خواهد شد، یعنی شکلی از نسل‌کشی صورت خواهد گرفت.

یک سال پیش، به نظر می‌رسید که با انزجار عمومی از خیز برداشتن بنیادگران در بین اپوزیسیون پشتوانه‌ی رژیم اسد مستحکم‌تر شده است و احتمالاً سرانجام نیز چنین می‌شد. این موضوع حمایت بین‌المللی از شورشیان را به قهقرا برد.

با این حال، در ماه‌های اخیر به نظر می‌رسد که رژیم تضعیف شده است، چنان‌که به دلیل مقیاس گسترده‌ی نبرد و خشکیدن چشمه‌ی سربازانی که می‌توانست از میان اقلیت‌های قومی به‌خصوص علوی‌ها بگیرد، و بیش‌ترشان دیگر به آن سوی آب‌ها رفته‌اند، بار زیادی بر دوش ارتش قرار گرفته است.

در حالی‌که دخالت روسیه هم‌چنان پابرجاست، ایران در واکنش به شکست‌های رژیم اسد، فعالیت خود را افزایش داده است. شمار زیادی از نیروهای مهم‌ترین حامی منطقه‌ای اسد، متحدان لبنانی‌شان در حزب‌الله، و هم‌چنین داوطلبان شیعی از عراق، افغانستان، و جاهای دیگر وارد منازعه شده‌اند. و این خود البته دلالت‌های فرهنگی و اقتصادی فرقه‌گرایانه و عمده‌ای نیز داشته است. بنا به برخی گزارش‌ها ثروتمندان حامی منطقه‌ای اسد به خرید مستغلات در دمشق دست زده‌اند. نوامبر گذشته، برای اولین بار اسد برگزاری عزاداری عمومی و بزرگی را در خیابان‌های دمشق برای روز عاشورا، مهم‌ترین روز تعطیلی مذهبی برای شیعیان، مجاز دانست. این برخلاف سیاست رژیم برای دهه‌ها بود که برگزاری مراسم‌های مذهبی اجتماعات مذهبی مختلف را به جای آن که در مرکز شهر مجاز بداند به محلاتی که اکثریت جمعیت‌شان از آن مذهب بود محدود می‌کرد. در حالی‌که دمشق به‌هیچ‌وجه در شرف تبدیل شدن به شهری با اکثریت شیعه نیست، این تحولات آتش بیار هراس‌ها (و تعصب) سنی نسبت به خطر «تسخیر» شیعی شده است، و خود می‌تواند عناصر فرقه‌گرایانه در جنگ داخلی را افزایش دهد. (عمار عبدو الربوع، «تحریکات ایران و پشتیبانی از بشار اسد، رفتار شیعیان بر اساس دستور کارشناس‌ها در دمشق»، لوموند، ۲۰۱۴/۱۱/۱۰)

بعضی از شهرها، مهم‌ترین‌شان ادلیب در شمال، به دست شورشیانی افتاده‌اند که اگر چه داعش نیستند اما اسلام‌گرا هستند. با این که رژیم اسد قادر به بازپس‌گیری شهرهای جنوبی نظیر حمص بود، اما حلب، این شهر کلیدی در شمال هنوز صحنه‌ی نبردی سه‌سویه میان نیروهای اسد، جریان اصلی شورشیان و داعش، است. سال گذشته، جریان اصلی شورشیان سوری، داعش را دشمن خیزش خود قلمداد کردند و آن‌ها را از مرکز حلب بیرون راندند. چنان‌که پیش‌تر در مقاله‌ای بحث کرده‌ام، همین شکست بوده است که داعش را به سمت عراق بازگرداند تا در آن‌جا دومین شهر بزرگ، موصل را تصرف کند و با نیروی حتی بزرگ‌تر بازگردد (کوین اندرسون، «حرکت‌های مردمی و تضادهای‌شان: از انقلاب‌های عربی تا به امروز»، مارکسیسم-اومانیسم بین‌المللی، ۲۶ ژوئای، ۲۰۱۴). اگرچه، با رسیدن بهار سال ۲۰۱۵، جریان اصلی شورشیان حتی اسلام‌گراتر نیز شدند، و با زور اسلحه، گروه‌هایی هم‌چون حرکت حزم را که سکولارتر بود وادار کردند تا به ائتلاف اسلام‌گرایی که با اسد و داعش در حلب در جنگ است بپیوندند. داعش به سهم خود در بعضی از بخش‌های سوریه قلمروی خود را گسترش داده است، و در بهار همین سال شهر تاریخی پالمیرا را به تصرف خود درآورده است، و شهر را با تهدید ویرانی بخش مهمی از میراث فرهنگی سوریه و جهان، یعنی مخروبه‌های عظیم رومی، مواجه کرده است.

در حالی‌که اپوزیسیون خیره‌کننده‌ی مدنی سوری که در سال ۲۰۱۱ به پا خواست، تا حد زیادی به خاطر رزمایش‌های نظامی شاخه‌های نظامی که هر روز اسلام‌گراتر می‌شوند، زیرزمینی شده‌اند، اما به‌هیچ‌وجه نمی‌توان گفت که از صحنه محو شده است. یک نمونه‌ی برجسته‌ی آن زمانی بود که درست در خود شهر رقه، پایتخت داعش، شبکه‌ای از انقلابی‌های زیرزمینی روی دیوار نوشتند

«مرگ بر داعش» و ویدئوهای آن را به بیرون از شهر فرستادند: «ما فعالان انقلابی هستیم، ضد رژیم و ضد داعش. از آن جایی که داعش کنترل شهر را در ماه ژانویه (۲۰۱۳) به دست گرفته است، وظیفه‌ی ما عیان ساختن جنایت‌هایش است». (بنجامین بارت، «مقاومت شهروندان خبرنگار در رقه»، **لوموند**، ۲۰۱۴/۱۱/۱۸). وقتی گروه‌های مسلح و مستبد، حرکت دموکراتیک مردم عادی را به زور از صحنه بیرون می‌رانند، اهداف آن حرکت گاهی، چنان که در تظاهرات ماه مارس ۲۰۱۵ در پاریس و در چهارمین سالگرد خیزش در سوریه شاهد بودیم، در سیاست در تبعید منعکس می‌شود.

حسن لبابیی مسئول تدارکات تظاهرات در آن‌جا چنین گفت: «اسد و داعش دو روی یک سکه‌اند، و خلاص شدن از اسد ناپدید شدن داعش را نیز به همراه دارد». (بیانیه‌ی پاریس در مخالفت با اسد و دولت اسلامی، «هیولایی با دو سر» **لوموند** ۲۰۱۵/۰۳/۱۵)

سعودی‌های ثروتمند و دیگر عرب‌های خلیج فارس به تامین مالی و نظامی داعش و دیگر گروه‌های جهادی ادامه داده‌اند، کمک‌هایی که عمدتاً از ترکیه عبور می‌کنند، جایی که دولت اسلام‌گرای معتدل و به‌طور فزاینده مستبد رجب طیب اردوغان اگر در کمک رساندن به بنیادگرایان دست نداشته باشد، اما چشم خود را به کمک‌های دیگران بسته است. هزاران جنگ‌جوی خارجی، عمدتاً از طریق مرز ترکیه خود را به سوریه رسانده‌اند. افراطی‌ترین بنیادگرایان سنی، مثل داعش یا النصره شاخه‌ی محلی القاعده از قماش همان‌هایی هستند که در ۱۱ سپتامبر به مرکز تجارت جهانی حمله کردند. این‌جا باید به یاد داشت که منشاء بیش‌تر این گروه‌ها به جنگ افغانستان در دهه‌ی ۱۹۸۰ برمی‌گردد، که امریکا برای مقابله با روسیه در جنگ سرد با آتش بازی کرد و به تسلیح، تامین مالی و سازمان‌دهی گروه‌های جهادی پرداخت. از این گذشته، داعش در واقع از دل القاعده در بین‌النهرین شکل گرفته است، افراطی‌ترین شکل مقاومت سنی در برابر اشغال امریکایی عراق، گروهی که حتی القاعده نیز به خاطر خشونت‌شان در قبال شیعیان محکوم‌شان کرد.

داعش و اسد از هم‌زیستی با یک‌دیگر بهره‌مند شده‌اند، و رژیم بی‌شک به دو دلیل از برآمدن داعش استقبال می‌کرد: (۱) از پا انداختن نیروهای دیگر گروه‌های اپوزیسیون، که داعش یا درصدد تسلط یا تخریب آن‌ها بود؛ (۲) به ناخوشایندترین دشمن خود مجال می‌داد تا برجسته‌تر شود، و به این ترتیب حمایتی هرچند با اکراه از داخل و خارج به دست بیاورد. همان‌طور که روزنامه‌نگار فرانسوی الن فراشون خاطرنشان می‌کند، رژیم اسد چنان‌که برخی از عناصر چپ بین‌المللی عقیده دارند، سدی در برابر اسلام‌گرایی نیست:

«آن‌ها ذاتاً با اسلام رادیکال مرتبط هستند: خشونت آن بازتابی از خشونت خودشان است در یک پیمان اهریمنی. برای واداشتن امریکایی‌ها به ترک عراق پس از حمله‌ی سال ۲۰۰۳، سوریه‌ی بشار اسد شبکه‌های جهادی‌ها را سازمان‌دهی یا پشتیبانی کرد... که منجر به تقویت القاعده در عراق شد، زهدان دولت اسلامی... در ۲۰۱۱، در اولین روزهایی که تهدید شورش آغاز شده بود، همان رژیم، در نقش جادوگر نوآموز، بیش‌تر جهادی‌های رادیکال را از زندان آزاد کرد: تا به این طریقی تقابلی که (با اپوزیسیون مدنی) در جریان بود به منزله‌ی نبردی علیه افراطی‌گرایی (مذهبی) به نمایش درآورده شود! گماشتن بشار اسد به مبارزه علیه جهادی‌ها همانند آوردن فردی مبتلا به پیرومانیا (جنون آتش‌افروزی) به آتش‌نشانی است». (الن فراشون، «اسلام: نبرد اصلاح‌طلبان»، **لوموند**، ۲۰۱۵/۰۱/۱۶)

چنان که می‌دانیم، در سال ۲۰۱۴ داعش منطقه‌ی گسترده‌ای از عراق، از جمله دومین شهر بزرگ آن یعنی موصل، را به تصرف خود درآورد و به ذخایر بزرگی از سلاح و پول دست یافت. در این جا بود که آمریکا سیاست خود را در قبال سوریه و ایران دستخوش تغییراتی کرد. آمریکا برای جلوگیری از دستیابی بیش‌تر داعش و با در نظر گرفتن اضمحلال ارتش عراق در نوار سنی، کمابیش آشکارا شروع به همکاری با ایران در عراق کرد. به این معنی که آمریکا برای پشتیبانی از جنگ‌جویان شیعه که برخی‌شان از مهم‌ترین حامی منطقه‌ای اسد بودند، دست به حملات هوایی می‌زد. در سوریه، آمریکا شروع به بمباران هدف‌هایی چون داعش و النصره کرد، که موجب خشم مقاومت سوری شد که می‌گفتند آمریکا علیه خود رژیم اسد که نسبت به بنیادگرایان خون بیش‌تری ریخته است دخالت نکرده است و هم‌چنان نیز نمی‌کند. (مایکل کاراجیس، «شورشیان سوری بمباران‌های آمریکا را به منزله‌ی حمله به انقلاب، شدیداً محکوم می‌کنند»، لینکز اینترنشنال، ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۴)

در ماه آوریل، وقتی نیروهای داعش با یاری آشکار النصره، منطقه‌ی یرموک از دمشق را زیر پا گذاشتند، منطقه‌ای که ۱۶۰۰۰۰ نفر ساکنین آن زمانی بزرگ‌ترین جماعت پناهندگان فلسطینی را خارج از کرانه‌ی باختری و غزه تشکیل می‌دادند، ضربه‌ی سهمگین دیگری وارد شد. سر بریدن آن‌هایی که مخالف داعش پنداشته می‌شدند، بلافاصله آغاز شد، و برخی آن روز را یوم الکنبت دومی برای فلسطینی‌ها نام گذاشتند، که اشاره به فاجعه‌ای است که با شکست اعراب از اسرائیل در سال ۱۹۴۸ بر سر فلسطینی‌ها آمد. تا سال ۲۰۱۵، تنها ۱۸۰۰۰ نفر هر چه مستاصل‌تر در یرموک باقی ماندند، نزدیک به ۲۰۰ نفرشان نیز در مدت محاصره‌ی ۷۰۰ روزه به دست رژیم اسد، یک‌جا از فرط گرسنگی مردند. در ابتدای خیزش سال ۲۰۱۱، ساکنان یرموک تلاش کردند بی‌طرف باقی بمانند، اما تحت فشار نیروهای اسد قرار گرفتند تا طرف رژیم را بگیرند. وقتی که از این کار سر باز زدند، تحت محاصره قرار گرفتند. بسیاری از ناظران می‌گویند که ورود داعش به یرموک بدون تباری با رژیم اسد، در مخیله نیز نمی‌گنجد. (گری امت، «مرگ در یرموک»، نیوز اند لترز، مه و ژوئن ۲۰۱۵). حالا اسد فلسطینی‌ها را فرا می‌خواند تا علیه داعش، به نفع او راهپیمایی کنند، چیزی که نه سازمان آزادی بخش فلسطین و نه حماس با آن موافقت نکرده‌اند. (کلمنت ملکی، «آن‌چه در یرموک در خطر است»، لوموند، ۲۰۱۵/۰۴/۱۱)

باز هم سوریه: چپ کردی وارد می‌شود

اما تازه‌ترین تحولات در سوریه در سال گذشته، ظهور کردها به عنوان فاکتوری مستقل بوده است. سرآغاز ظهور کردها در صحنه زمانی بود که در عراق پیشمرگه‌های کرد عراقی با پشتیبانی آمریکا در نبرد بر سر تسخیر موصل، پیش پای داعش صف بستند و ایستادند. پس از آن که هزاران نفر از اقلیت ایزدی به کوهستان لم‌یزرع و سوزان سنجار گریختند تا از سربریده شدن و بردگی جنسی برای داعش در امان باشند، آمریکا به پرتاب غذا و آب از آسمان بسنده کرد و پیشمرگه‌ها نیز فعالیت ناچیزی داشتند، در عوض، یگان‌های مارکسیست مدافع خلق (ی‌پ‌گ)، شاخه‌ی نظامی حزب اتحاد دموکرات کردی سوریه (پ‌ی‌د)، از مرزها عبور کردند و خود را به صحنه رساندند تا مسیر مطمئنی را برای عبور و نجات ایزدی‌ها به سمت ترکیه بگشایند، آن هم درست در زمانی که هیچ کس دیگری چنین نمی‌کرد.

شش ماه بعد در پاییز و زمستان سال ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵، نیروهای ی‌پ‌گ اولین شکست سنگین را در کوبانی سوریه، شهری کردی در مرز ترکیه، بر داعش تحمیل کردند شهری که در حصر داعش قرار داشت و تهدید کشتار و به بردگی کشیده شدن بر فرازش

جولان می‌داد. مقاومت موفق کوبانی به یاری ۷۰۰ حمله‌ی هوایی امریکا، چپ مترقی در سراسر جهان را تکان داد. تصاویر جنگ‌جویان جوان زن ی‌پ‌گ که با هم‌قطاران مرد خود برابر بودند، و همین‌طور سیاست صریح انقلابی‌شان، پس از سال‌ها جنگ داخلی هولناک در سوریه، نویدبخش چرخش و برآمد جناح چپ بود. وضع مقرراتی در راستای معیارهای عدالت اجتماعی در کوبانی، محتوای اصیل عدالت اجتماعی در انقلاب‌های عربی ۲۰۱۱ در مصر و تونس را به یاد می‌آورد - یا شاید حتی آن محتوا را پررنگ‌تر می‌کرد.

همان‌طور که گروهی از نویسندگان ایرانی در آن زمان گفتند: «در کوبانی، سه سال است (به نقل از متن) تجربه‌ی ویژه‌ای رقم می‌خورد؛ جامعه‌ای خودگردان و دموکراسی رادیکال. شوراهای مردمی که در آن هریک از اقشار جامعه نماینده‌ی مستقیم خود را دارد، بالاترین نهاد تصمیم‌گیری‌اند. مردم کوبانی ارباب ندارند و مستقیماً در تعیین سرنوشت‌شان سهیم‌اند. کوبانی تمامی مرزهای هویتی چون جنسیت و قومیت را درنور دیده و در مقیاس خود نمونه‌ای عالی از برابری انسان‌ها را تعیین بخشیده است؛ نمونه‌ای که در تاریخ معاصر این منطقه کم‌نظیر و حتی بی‌نظیر است. این‌که زندگی آدم‌ها می‌تواند جور دیگری هم باشد، زندگی برابر، آزاد و فارغ از هرگونه مرزبندی هویتی. شکلی از زندگی که در آن تک‌تک افراد جامعه فارغ از نژاد، جنسیت یا مذهب، حقوق برابری دارند و در کنار هم جامعه‌ی خود را اداره می‌کنند. جایی که انسان‌ها فقط از حیث انسان‌بودنشان اهمیت می‌یابند و نه هیچ‌چیز دیگر. از این زاویه کوبانی به‌عنوان سنگر مقاومت اهمیت وافری می‌یابد. هراس دولت‌های مرتجع منطقه و دولت‌های استعماری، دقیقاً بسط و گسترش ایده‌ای از زندگی مردم است که در کوبانی جلوه یافته؛ ایده‌ای که رو به سمت فرودستان و بی‌صدایان دارد و به همگان اعلام می‌کند که آرمان برابری و آزادی همه‌ی انسان‌ها رويا نیست». («کوبانی؛ جهانی دیگر: بیانی‌هی ۲۰۹ نفر از فعالین اجتماعی تبریز در حمایت از مقاومت کوبانی»، اکتبر ۲۰۱۴)

از سال ۲۰۱۲، پ‌ی‌د روژاوا را تشکیل داده است، منطقه‌ای کردی و دو فاکتو خودمختار در شمال سوریه، جایی که از هسته‌ی قدرت داعش فاصله‌ی چندانی ندارد. پ‌ی‌د وابسته به حزب کارگران کردستان ترکیه (پ‌ک‌ک)، از نظر تاریخی گروهی ناسیونالیست، کردی و استالینیستی است، با نظم سلسله‌مراتبی سفت و سخت. برای مدتی در دهه‌ی ۱۹۹۰، رهبر پ‌ک‌ک عبدالله اوجالان از سوریه، نیروهای چریکی خود را در ترکیه‌ی شرقی رهبری می‌کرد، جایی که رژیم اسد برای پ‌ک‌ک وضعیتی قانونی قائل شده بود. اوجالان از زمان اخراجش از سوریه و دستگیری به دست امریکا و ترکیه در سال ۱۹۹۹، سیاست خود را دستخوش تغییر کرده است، حالا دیگر نه از خودمختاری کردی - تحت عنوان «کنفدرالیسم دموکراتیک» - در داخل ترکیه، و نه از استقلال، دفاع می‌کند. او هم‌چنین تحت تاثیر ترکیبی التقاطی از منابع ناهم‌گونی چون فردریش نیچه و آنارشیزم و سوسیال اکولوژیست امریکایی، موری بوکچین، از شکل آزادانگار (Libertarian) سوسیالیسم نوشته است.

همین نوع سیاست بود که زمستان گذشته در کوبانی به منصفی ظهور درآمد و ستایش بسیاری از چپ‌های جهان را برانگیخت. برای مثال آنارشیزم چون دیوید گرابر، کوبانی را با انقلابی‌های آنارشیزم و سوسیالیست اسپانیا در دهه‌ی ۱۹۳۰ مقایسه کرده است. گرابر ضمن اذعان به تاریخ اقتدارطلبی گرایش‌ات کردی، بر دموکراسی مردم ساده (Grassroot Democracy) و تغییر مناسبات مالکیت متمرکز می‌شود: «واضح است که عناصر اقتدارطلبی باقی مانده‌اند. اما چیزی که در روژاوا رخ داده، در جایی که انقلاب سوری به کردهای رادیکال بخت پیاده‌کردن چنین آزمون‌هایی را در قلمرویی یک‌پارچه و بزرگ داده، بیانگر این است که نمی‌تواند تظاهری صرف باشد. شوراهای انجمن‌ها و شبه‌نظامیان مردمی تشکیل شده‌اند، دارایی‌های رژیم به تعاونی‌هایی که به دست

کارگران اداره می‌شوند واگذار شده است - و همه‌ی این‌ها به رغم حملات پیوسته‌ی نیروهای شدیداً راست‌گرای داعش انجام شده است» («چرا جهان کردهای انقلابی را نادیده می‌گیرد»، **گاردین**، ۲۰۱۴/۱۰/۰۸) گرابر همچنین پ‌ک‌ک - پی‌د را با زاپاتیستاها مقایسه کرده است.

گروهی از نمایندگان بین‌المللی دانشگاهیان چپ‌گرا پس از بازدید از روژاوا در ماه دسامبر به نتیجه‌گیری‌های مشابهی کردند، و بیش از همه بر آزادی زنان تاکید داشتند: «به باور ما در روژاوا، به واقع ساختارهای بدیع دموکراتیکی بنا شده است. نه تنها این نظام حکومتی برای مردم قابل اتکاست، بلکه از ساختارهای جدیدی سربرآورده است که دموکراسی مستقیم را ممکن می‌سازند: انجمن‌های مردمی و شوراهای دموکراتیک. زنان در تمامی سطوح مشارکت یکسانی با مردان دارند و همچنین هیئت‌ها، انجمن‌ها و شوراهای خودمختار خودشان را برای بررسی دغدغه‌های مختص به خود، سازمان می‌دهند. زنانی که ملاقات کردیم تجسم توانمندی، اعتماد به نفس و افتخاری بودند که زنان روژاوا به آن دست یافته‌اند. ما پرچم‌ها و شعارهایی را دیدیم که بر روی آن‌ها نوشته بودند: «انقلاب روژاوا، انقلاب زنان است» و حقا که چنین نیز هست.»

«به باور ما روژاوا، نگاه‌ها را به سمت آینده‌ای بدیل برای سوریه و خاورمیانه می‌گرداند، آینده‌ای که در آن مردمانی با پیشینه‌ی قومیتی و مذهبی گوناگون که با نهادهای مشترک و رواداری دوسویه به اتحاد رسیده‌اند، می‌توانند با یکدیگر زندگی کنند. سازمان‌های کردی چنین راهی را گشوده‌اند، و روز به روز حمایت بیش‌تری از جانب عرب‌ها، آشوری‌ها و چچنی‌ها جلب می‌کنند تا آن‌ها نیز در نظام مشترک خودشان مبنی بر خودگردانی و سازمان‌دهی خودمختار سهیم بشوند.» (بیانیه‌ای از طرف گروه نمایندگان اعزامی به روژاوا «قطب‌نمایی جدید: به سوی جامعه‌ی اکولوژیکی»، ۱۵ ژانویه‌ی ۲۰۱۵؛ هم‌چنین نگاه کنید به «انقلاب در روژاوا» به قلم مردیث تکس، فمینیست سوسیالیست، دیسنت، ۲۲ آوریل ۲۰۱۴)

مجادله در چپ بر سر کردهای سوری

البته همه درباره‌ی پی‌د و روژاوا این اندازه پراشتیاق نیستند. یاسین الحاج صالح انقلابی کهنه‌کار سوری - سابقاً مارکسیست - به کوتاهی پی‌د در حمایت از خیزش ۲۰۱۱ اشاره کرده و نیز سابقه‌ی اولیه‌ی آن‌ها یادآوری کرده است مبنی بر «طرفداری از رژیم‌هایی که حتی موجودیت جمعیت کردها (۸ تا ۱۰ درصد از سوری‌ها) را نیز در سوریه هرگز به رسمیت نشناخته است، چه رسد به حقوق آن‌ها»، چیزی که او به «عینکی که پ‌ک‌ک در ترکیه بر چشم ایشان نهاده است» نسبت می‌دهد. (فریدا آفاری، «سوریه، ایران، داعش و آینده‌ی عدالت اجتماعی: در گفت‌وگو با یاسین الحاج صالح» **رادیو زمانه** ۲۹/۰۵/۲۰۱۵؛ هم‌چنین نگاه کنید به «بیانیه‌ی فدراسیون آنارشستی درباره‌ی روژاوا» ۱ دسامبر ۲۰۱۴)

بی‌تردید، پی‌ک امروز حتی در برخی از مناطق به عنوان بخشی از «پیمان عدم تجاوز با دمشق» با نیروهای رژیم اسد در آتش‌بس است (الن کوال، «قامشلی، روح بزرگ کردستان سوریه»، **لوموند**، ۲۰۱۵/۰۶/۱۶). اگر چه درست در همین زمان، پی‌ک جای دیگری علیه نیروهای اسد جنگیده است، مثلاً در شهر استراتژیک حسکه که در ماه ژانویه نیروهای رژیم و متحدانش را عقب راند و شروع کرد به ساختن منطقه‌ی خودمختار محلی، این‌ها درست در حالی است که باید در همان ناحیه با نیروهای داعش رقابت کند. پی‌ک در حسکه پشت همان مفاهیم مربوط به دموکراسی همه‌ی مردم را می‌گیرد که در کوبانی به بار آورد. در همین حال، پلیس سیاسی پی‌ک یعنی **آسایش**، به نظر می‌رسد که کنترلی اساسی بر جمعیت اعمال می‌کند، از جمله این که جوانان را برای

نیروهای مسلح به خدمت احضار می‌کند. (الن کوال، «حسکه، تقاطع جنگ داخلی سوریه»، لوموند، ۲۰۱۵/۰۴/۱۵)

همان‌طور که ژوزف داهر، یکی از اعضای جریان چپ انقلابی سوریه در مصاحبه‌ای در خلال محاصره‌ی سال گذشته‌ی کوبانی می‌گوید:

«آن‌چه در منطقه‌ی خودمختار کردی در جریان است از حالت مطلوب فاصله‌ی زیادی دارد. سرکوب فعالان کرد و خدمت سربازی اجباری چیزی است که در آن‌جا وجود دارد - آن‌ها که امتناع می‌کنند، به زندان انداخته می‌شوند. نهادهایی که از پکک انتقاد می‌کردند، به تعطیلی کشانده شدند. پی‌د - حزب اتحاد دموکراتیک، حزب سیاسی کردی سوریه که در سال ۲۰۰۳ شکل گرفت - هم‌چون سازمان مادرش یعنی پکک، در عمل کرد داخلی خودش دموکراتیک نیست. برای نمونه باید به خاطر بیاوریم که در اواخر ژوئن سال ۲۰۱۳ در برخی از شهرهای روژاوا، هم‌چون عامودا و درباسیه، علیه سرکوب فعالان انقلابی کرد به دست پی‌د حرکت‌های اعتراضی صورت گرفت.»

«البته در عین حال، از نظر حمایت از اقلیت‌های مذهبی، تقویت حقوق زنان و سکولاریسم، ویژگی‌های مثبتی وجود دارد. در قیاس با شوراهای مردمی که انقلابی‌ها با آزاد کردن برخی نواحی سوریه به شکلی از پایین (به بالا) شکل داده بودند، که نمونه‌های واقعی خودگردانی هستند، در مورد روژاوا، تحت هدایت و کنترل پی‌د، بیش‌تر پویایی خود را از بالا (به پایین) به دست آورده است. بدین ترتیب، این‌ها ویژگی‌هایی است که می‌توان از دید من درباره‌ی این مداخله در کوبانی گفت.» («کوبانی، ترکیه، و مبارزه‌ی سوریه: مصاحبه‌ی ریاض آذر با ژوزف داهر»، سیاست نو، ۲۰۱۴/۱۱/۱۸)

در این‌جا دو مسئله اهمیت فوق‌العاده دارند. ابتدا این‌که در روژاوا عنصر قدرتمندی از دموکراسی همه‌ی مردم، حقوق زنان و یک برنامه‌ی سیاسی چپ‌گرایانه در مورد مناسبات مالکیتی، پیاده شده است. این در واقع بسیار مهم است. تصور این‌که این تنها عنصر موجود است و پکک - پی‌د برخی از نظریه‌ها و عمل‌کردهای قدیمی خود را حفظ نکرده باشد، بسیار ساده‌لوحانه است.

اما چنان‌که انور کپدان، روشن‌فکر چپ‌گرای ترک اظهار داشته است، آن‌چه ظاهراً در حال رخ دادن است، این است که پکک و پی‌د طی دهه‌ی گذشته یا کمی بیش‌تر در حال تطور بوده‌اند، و از سیاست استالینیستی ابتدایی و اشکال سازمانی خود به تشکیلاتی بازتر حرکت کرده‌اند. این حتی بیش‌تر در مورد گروه‌های ترکی قانونی مرتبط با آن‌ها صادق است، مثلاً حزب دموکراتیک خلق‌ها (ه‌دپ).

این روشن‌فکر جوان می‌نویسد که در ترکیه، «فعالان کرد جوان» گاهی متأثر از حرکت زاپاتیستا در مکزیک و آنارشسیسم، «تفاسیر متفاوتی از انقلاب و استقلال و همین‌طور اشکال سازمانی متفاوتی را برای دستیابی به آن پیش کشیده‌اند. به باور من این نسل جدید توانسته است پکک را نیز به سمت این چنین تفسیری سوق بدهد». با این حال این گزارشگر این‌طور نتیجه‌گیری می‌کند که برخی از رهبران پکک «هم‌چنان تا جایی که می‌شود تصور کرد استالینیست هستند». این به بحثی سه‌سویه در ترکیه بین جوانان ه‌دپ، اوجالان و عناصر قدیمی‌تر استالینیستی پکک منجر شده است. (انور کپدان، مکالمه‌ی خصوصی، ۲۰۱۵/۰۷/۲۸)

دوم این‌که، نمی‌توان بیش از حد بر این تأکید کرد که پی‌د و روژاوا مهم‌ترین نیرویی هستند که در برابر بربریت داعش در شرق سوریه و در شمال عراق صف‌آرایی کرده است، بربریتی که زنان را به بردگی می‌کشاند و مسلمانان شیعه، اقلیت‌های مذهبی و هر

کسی را که با شکل (و برداشت) جزم‌اندیشانه‌شان از اسلام بیعت نکنند، اعدام می‌کند. (داعش چنان منزجرکننده است که حتی همان واکنش غیرارادی متداول در بسیاری از بخش‌های چپ جهانی به همه‌ی اشکال دخالت امریکا، حتی دخالت‌هایی علیه نسل‌کشی، این بار به طرز عجیبی ایراد نشده است). پی‌ک و روزاوا در برابر چیزی هم‌چون فاشیسم ایستاده‌اند و از اصول برابری جنسیتی، رواداری مذهبی و تغییرات مترقی در نظام اجتماعی - اقتصادی حمایت می‌کنند.

در کل، به رغم مصالحه با اسد و میراث استالینیسیم ایشان، می‌توان گفت که پی‌ک و روزاوا نه فقط مقاومت در برابر داعش - و تا حدی اسد - را پیش می‌برند، بلکه منظری از مناسبات انسانی متفاوت را در جهت غلبه بر مظالم جنسیتی و طبقاتی ایجاد کرده‌اند. در این برهه از زمان نه فقط در خاورمیانه بلکه در سطح جهان، جای چنین منظری جداً خالی است. (نگاه کنید به پیتر هیودیس، *درک مارکس از بدیل مارکس*، شیکاگو: هیمارکت، ۲۰۱۲. هم‌چنین، نباید ناگفته بماند که نمونه‌های چون کوبانی را نباید به شکلی در پیوند با مفهوم بی‌بایه‌ی استالینیسیتی «سوسیالیسم در یک کشور» دید، چرا که هیچ استحالته‌ی انقلابی حقیقی نمی‌تواند نهایتاً بدون از ریشه درآوردن نظام سرمایه‌داری جهانی، موفقیت‌آمیز باشد.)

پی‌ک در ماه ژوئن، در اتحاد با نیروهای اپوزیسیون سوری و با حمایت حملات هوایی امریکا، شهر مرزی به مراتب مهم‌تری به نام تل‌ابیض را در اختیار گرفت. کنترل این شهر خط تدارکات از ترکیه به رقه پایتخت داعش را قطع می‌کند (بن‌هابارد و ماهر سمان، «جنگ‌جویان کرد در سوریه بخش عمده‌ی سنگر داعش را تسخیر کرده‌اند». نیویورک تایمز ۲۰۱۵/۰۶/۱۵). هم‌چنین دو بخش بزرگ روزاوا که تا همین پیش از این با سنگربندی داعش از هم جدا شده بودند، به این ترتیب به هم متصل شده‌اند. این واقعیت که پی‌ک و اپوزیسیون سوری در این حمله با هم متحد شدند، می‌تواند نقطه عطفی برای تمام جنگ داخلی سوریه باشد، اگر چه باید دید که چه می‌شود.

واکنش داعش بسیار سریع و کشنده بود. یک هفته پس از تل‌ابیض، نیروهای داعش دوباره به کوبانی حمله‌ور شدند. پیش از آن که پس رانده بشوند، توانستند نزدیک به ۱۵۰ نفر، اغلب از شهروندان معمولی، را بکشند. چند هفته بعد، یک بمب‌گذار انتحاری داعشی خودش را در شهر سوروج در ترکیه منفجر کرد و ۳۱ جوان حامی کوبانی را که دور هم جمع شده بودند به قتل رساند. برخلاف انتظار به جای مرعوب شدن حامیان کوبانی، تنها عزم ایشان راسخ‌تر شد. (در ادامه درباره‌ی این واقعه، در بخش مربوط به ترکیه، بیشتر بحث می‌شود اما ابتدا قصد دارم مختصری بیشتر، تحول نسبتاً مثبت دیگری در جهان عرب را مدنظر قرار بدهم، در تونس، جایی که رخدادها جهتی متفاوت از مصر و سوریه به خود گرفته‌اند.)

دموکراسی لیبرال در تونس ذیل قانون اساسی جدید

چهار سال پس از انقلاب‌های عربی که در مجموع به دوره‌ای یاس‌آور در خاورمیانه ختم شده است، تحول مثبتی وجود دارد که باید به آن توجه کرد. تشکیل دموکراسی و حکومت قانون در تونس. این کشور کوچک، که در انقلاب‌های ۲۰۱۱ پیش از همه به پا خواست، هم‌چنین بیش از بقیه کشورها به اهداف اصیل سال ۲۰۱۱ رجوع کرده و برخی از آن‌ها را حفظ کرده است. اگرچه، این رجوع به سطح سیاسی، به سطح حقوق بشر و دموکراتیک محدود بوده است و راه به سپهر اجتماعی، به مطالبات سال ۲۰۱۱ برای پایان دادن به فقر و بی‌کاری، نگشوده است.

در مصر، اسلام‌گرایان و متحدان‌شان در اولین انتخابات پس از انقلاب در پاییز سال ۲۰۱۱، به قدرت رسیدند، اسلام‌گرایان تونسی حزب النهضه کم‌تر از اخوان‌المسلمین مصری جزم‌اندیش بودند. وانگهی، ارتش تونس بسیار ضعیف‌تر از ارتش مصر بود، و نیز اتحادیه‌های کارگری و چپ‌ها نسبت به مصر قدرت بیشتری داشتند. هرچند پس از به قتل رسیدن دو تن از رهبران چپ‌گرا، شکری بلعید و محمد براهمی، به دست سلفی‌ها، اعتراضات خیابانی گسترده‌ای لازم بود تا النهضه تحت فشار ناچار به عقب‌نشینی شود و مجالی برای نگارش و تصویب قانون اساسی سکولارتر و فمینیستی‌تر در پاییز و زمستان ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ فراهم آید.

از سال ۲۰۱۱ به بعد، برای حفظ دستاوردهای حقوق نسبتاً قدرتمند زنان که از زمان استقلال تونس از فرانسه در سال ۱۹۵۶ به دست آمده بودند، فمینیست‌ها با حمله به هر تلاشی که برای به عقب راندن این دستاوردها صورت می‌گرفت، نقش مهمی بازی کردند. دست‌کم پیرامون مسئله‌ی جنسیت، بیشتر مباحثاتی که درباره‌ی قانون اساسی تونس شد در خیابان‌ها شکل گرفتند، چنان‌که فمینیست‌ها قاطعانه به مخالفت با بندی از پیش‌نویس ۲۰۱۲ قانون نوشته‌ی حامیان النهضه، پرداختند که در آن زنان و مردان را به جای آن‌که «برابر» توصیف کند، «مکمل» توصیف می‌کرد. به گفته‌ی این دو جامعه‌شناس منیره م. شرآد و امینه زرّوق، «سازمان‌های زنانی که سابقاً تاثیر و دخالت قابل توجهی بر دولت در تونس نداشتند، در مباحثاتی که درباره‌ی قانون اساسی می‌شود به غایت مهم ... به چشم برهم‌زدنی، نوشتن قانون اساسی به بخشی حیاتی از امر تازه‌ای چون «سیاست از پایین» بدل شده است که در آن گروه‌های مختلف، گاهی با شور و حرارت، آرای خود را طرح می‌کنند». این با مقررات حقوق زنان در رژیم‌های پیش از سال ۲۰۱۱ که از بالا به پایین بود بسیار متفاوت است و گویای این است که حقوق جدید جنسیتی در قانون اساسی ۲۰۱۴، از حمایت ژرف‌تری در جامعه به مثابه‌ی یک کل برخوردار است. (شرآد و زرّوق، «برابر یا مکمل؟ زنان در قانون جدید اساسی تونس پس از بهار عربی»، *روزنامه‌ی مطالعات افریقای شمالی*، ۲۰۱۴/۰۲/۱۹) جنبش LGBT در اندازه‌ی کوچکی به‌طور علنی سر برآورده است، و با ملاحظه‌ی بسیار کارزاری را برای جرم‌زدایی از هم‌جنس‌گرایی به راه انداخته است، جرمی که اکنون مجازاتی تا سه سال زندان را می‌تواند در پی داشته باشد. (فردریک بوین، «مبارزه‌ی شکننده‌ی هم‌جنس‌گرایان در تونس برای به رسمیت شناخته شدن»، *لوموند*، ۲۰۱۵/۰۷/۰۱)

قانون اساسی ۲۰۱۴ انبوهی از حقوق انسانی و دموکراتیک را برای شهروندان در نسبت‌شان با دولت، پاس داشته است. هم‌چنین در چهارچوب نمایندگی سیاسی، اصولی مبنی بر برابری جنسیتی و مساوات را مطرح می‌کند. در سپهر دین، اتهام تکفیر را، ممنوع می‌کند، اتهامی که به فراخوانی برای قتل منجر می‌شود و تاکتیک معمول افراطی‌های مذهبی شده است. این‌ها در واقع دستاوردهای چشم‌گیری هستند. اگرچه با این همه، حتی در موضوع جنسیت، محدودیت‌های خودشان را نیز دارند. چنان‌که دانش‌پژوه فرانسوی ادیث لومل یادآوری می‌کند، در حالی که برابری سیاسی و اقتصادی به زنان اهدا شده است، «متأسفانه این پیشرفت‌ها تعلق به حوزه‌ی خصوصی ندارند». («امیدها و انتظارات در قانون اساسی تونس»، *اسپری*، ۲۰۱۴، ۳-۴)

بزرگ‌ترین خلاءها در جایی وجود دارد که قانون اساسی حتی آن را در نظر نگرفته است، یعنی سپهر اجتماعی - اقتصادی. جوانان به دلیل بی‌کاری یا توسل به کار غیررسمی در سطوحی فاجعه‌بار، دسته دسته، اغلب با به جان خریدن خطرهای بسیار، در حال مهاجرت از مدیترانه به سمت اروپا بوده‌اند. بعضی از جوانان جذب گروه‌های رادیکال اسلام‌گرا شده‌اند که از آشوب در لیبی و دسترسی به تأمین مالی از جانب کشورهای عربی خلیج فارس سود برده‌اند تا اردوگاه‌های آموزشی در لیبی بنا کنند. این سلفی‌ها که بیش‌ترشان حالا به داعش اعلام وفاداری می‌کنند، به تازگی به نقش خود در قتل دو رهبر چپ‌گرا در سال ۲۰۱۳، مباحثات

کرده‌اند. اخیراً نیز در ماه مارس و ژوئن دو حمله‌ی تروریستی علیه توریست‌های غربی ترتیب داده‌اند و جان‌دها نفر را گرفته‌اند و با این کار با ویران کردن صنعت مهم توریسم در این کشور، تنها به گرفتاری اقتصادی دامن خواهند زد.

حمله‌ی ماه مارس درست شش روز پیش از برگزاری گردهمایی اجتماعی جهان (World Social Forum) از سوی چپ‌ها در تونس، اتفاق افتاد و نگرانی‌هایی را درباره‌ی تصمیم بسیاری از سازمان‌ها در واپسین دقیق برای عدم حضور، به وجود آورد. در عوض، «سیلی از پیغام‌ها» سرازیر شد تا خاطرنشان کنند که عملاً تمام این سازمان‌های چپ‌گرا «بیش از پیش، با روحیه‌ی هم‌بستگی با مردم تونس» در این گردهمایی شرکت خواهند کرد. تظاهرات افتتاحیه‌ی گردهمایی اجتماعی جهان در محل حملات، موزه باردو، و با این شعار به پایان رسید: «زنده باد اتحاد مردم برای آزادی، برای عدالت اجتماعی، برای صلح، و در هم‌بستگی با قربانیان تروریسم و همه‌ی اشکال سرکوب». (پبیر بوده، «گردهمایی اجتماعی جهان، ابزاری همیشه ضروری برای جنبش‌ها و مبارزات: مصاحبه با گوستاو مسیا»)

به این ترتیب، در تونس یک جمهوری نسبتاً لیبرال دموکراتیک ایجاد شده که در آن فمینیست‌ها، اتحادیه‌های کارگری و چپ‌های سوسیالیست می‌توانند علناً سازمان‌دهی کنند، چیزی که در کل منطقه به ندرت دیده می‌شود. البته این شرایط به‌هیچ‌وجه به همین سادگی اهداف اصلی انقلاب مبنی بر عدالت اجتماعی را به همراه ندارد.

دو مجموعه انتخابات در پاییز سال ۲۰۱۴ برگزار شد. در انتخابات پارلمانی، حزب ندای تونس - ائتلافی متشکل از لیبرال‌ها، ناسیونالیست‌ها، مقامات رسمی رژیم زین‌العابدین بن علی، و برخی بخش‌های چپ - بدون کسب اکثریت در صدر قرار گرفتند. حزب میانه‌روی اسلام‌گرای النهضه با فاصله‌ی نزدیکی در جایگاه دوم قرار گرفت، در حالی که حزب علنا سوسیالیست جبهه‌ی مردمی ۶ درصد از آراء را به خود اختصاص داد. دور اول انتخابات ریاست جمهوری نیز نتایج مشابهی را در پی داشت، و در دور دوم، رهبر ندای تونس باجی قائد السبسی اکثریت آشکار را به دست آورد. در آن زمان اکثر احزاب جز النهضه، از جمله جبهه‌ی مردمی که اسلام‌گراها را دشمن بزرگ‌تری قلمداد می‌کردند، از او حمایت می‌کردند. السبسی، سیاست‌مداری ۸۸ ساله که به رهبر استقلال حبیب بورقیبه نیز خدمت کرده بوده است، در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، در اولین سال‌های زمامداری بن علی، از سیاست بازنشسته شد. پیامد مستقیم سقوط بن علی در سال ۲۰۱۱، روی کار آمدن السبسی به عنوان نخست‌وزیر موقت بود که البته برای مدتی تحت شعاع النهضه قرار گرفت.

با تصویب قوانین سفت و سخت امنیتی تازه‌ای که آزادی‌های مدنی وضع شده را زیر پا می‌گذارد، حملات تروریستی اخیر به توریست‌ها به ایجاد شکاف در دولت السبسی منجر شده است. در همین حال، ناآرامی اجتماعی هم‌چنان ادامه دارد. همان‌طور که نادیا مرزوقی و حمزه مدعب گزارش کرده‌اند: «از زمان تشکیل دولت در فوریه‌ی ۲۰۱۵، اعتصابات، تظاهرات و اشغال فضاهای کار بی‌وقفه در جریان بوده است. اعضای بخش سلامت، معلمان، کارگران راه‌آهن و کارمندان بخش خدمات شمار زیادی اعتراض و اعتصاب را سازمان‌دهی کرده‌اند. از مارس ۲۰۱۵، اعتصابات در منطقه‌ی معدن خیز قفصه به طور کلی فعالیت اقتصادی نواحی اطراف را به تعطیلی کشانده است. اخیراً در شهر الفوار در جنوب غربی کشور درگیری‌هایی بین جوانان جوایای کار و نیروهای پلیس صورت گرفته است. معترضین خواهان حق اشتغال و حق برخورداری از توسعه‌ی منطقه‌ی به حاشیه‌رانده‌شده‌ی خود بودند، جایی که بسیاری از شرکت‌های نفتی بدون پذیرفتن هیچ‌گونه مسئولیت اجتماعی یا زیست محیطی در قبال توسعه‌ی این ناحیه در آن

مستقر شده‌اند. به نظر می‌رسد که اتحادیه کارگری سراسری تونس (UGTT)، به عنوان نماینده‌ی طبقات متوسط، بیش از پیش در برخورد به این اعتراضات و ایجاد بستری برای مطالبات اجتماعی طبقات محروم و فرودستی که احساس می‌کنند نمایندگان سیاسی آن‌ها را از قلم انداخته‌اند و انقلاب سودی به حالشان نداشته است، ناتوان‌تر می‌شود». (مرزوقی و مدعب، «تونس: معجزه یا سراب دموکراتیک»، جدلیه، ۲۰۱۵/۰۶/۱۱)

از سویی، این نوع ناآرامی نشان‌دهنده‌ی محدودیت‌های نظم سیاسی جدیدی است که در تونس مستقر شده، نظمی که هم‌چنان آشکارا در چارچوب سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. و از سوی دیگر، تنها از طریق چنین اعمالی، انقلابی که در سال ۲۰۱۱ آغاز شد می‌تواند ژرفایی یابد که با به چالش کشیدن نظم سرمایه‌دارانه، به آن آرزوها در عمیق‌ترین سطح دست بیابد.

ترکیه دستخوش تحول مداوم، اردوغان در وضعیت دفاعی

ترکیه که یک پا در اروپا و پایی دیگر در خاورمیانه دارد، در پی انقلاب‌های عربی به یک‌باره به تلاطم نیافتاد. اگرچه، با پدید آمدن آگاهی اجتماعی تازه‌ای در سال ۲۰۱۱ و گسترش آن در سطح جهان، عاقبت اثر آن به ترکیه نیز رسید. طرفه آن که اشغال پارک گزی در سال ۲۰۱۳ چشم‌گیرترین جنبش توده‌ای چپ در ترکیه بعد از دهه‌ها بود. هم‌چنین اولین چالش جدی را در طی یک دهه در اوج بودن برای حزب محافظه‌کار اسلامی عدالت و توسعه (AKP) و رهبر عوام‌فریب‌اش رجب طیب اردوغان، به وجود آورد. گویی برخلاف شوریدن‌های پیشین چپ‌گراهای ترک از سوی احزاب مارکسیست-لنینیست و اتحادیه‌های کارگری با سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی، گزی رنگ و بوی بیش‌تر مردمی و بیش‌تر افقی را داشت، و در کنار دغدغه‌های سابقه‌دار چپ‌ها هم‌چون کار و مبارزه‌ی کردها، انگشت خود را بر روی اکولوژی (موضوعی که جرقه‌ی اعتراضات را زده بود) و فمینیسم گذاشته بود. شعله‌ی اعتراضاتی که پس از چند هفته، در سطح کشور گسترده شده بود با سرکوب شدید پلیس خاموش شد. (انور کپدان، «تاملاتی درباره‌ی اعتراضات پارک گزی ترکیه»، مارکسیسم-اومانیسم بین‌المللی، ۲۰۱۳/۰۸/۱۳)

یک سال بعد، زمانی که اک‌پ در انتخابات شهرداری در استانبول به راحتی بر حزب کمالیست جمهوری‌خواه خلق (CHP) پیروز شد، و در عین حال اردوغان در انتخابات ریاست جمهوری آگوست ۲۰۱۴ با خیال آسوده CHP را شکست می‌داد به نظر می‌رسید که روح گزی ناپدید شده باشد. در هر دو مورد CHP به اعتراضات گزی متوسل نشد. سپس اردوغان دست به کار شد تا به تبعیت از راه و روش پوتین در روسیه، مقام ریاست جمهوری را که تا حد زیادی جنبه‌ی تشریفاتی داشت با انتصاب متحد نزدیک به خود به عنوان نخست‌وزیر، به منصبی پر قدرت تبدیل کند.

با این حال، در خلال چند ماه پس از آن، میزان حمایت از اردوغان افت کرد. در پاییز ۲۰۱۵، وقتی به نظر می‌رسد داعش در آستانه‌ی زیر پا گذاشتن کوبانی است، اردوغان نه تنها از حمایت از کردها امتناع کرد، بلکه نسبت به سرنوشت آن‌ها به نظر بی‌اعتنا می‌رسید. این موضوع موجب فوران خشونت در سراسر ترکیه شد؛ تظاهرکنندگان طرفدار کوبانی با حامیان اردوغان درگیر شدند و نزدیک به ۴۰ تن کشته برجای گذاشتند. اگرچه مرز ترکیه، مجرای اصلی برای سربازگیری داعش بوده است، تنها پس از فشار شدید امریکا بود که اردوغان به نیروهای پیشمرگه‌ی کرد در عراق اجازه داد تا از مرز عبور کرده و به کوبانی وارد بشوند، و در عین حال هم‌چنان از دادن اجازه به امریکا برای استفاده از پایگاه‌های نظامی در ترکیه برای بمباران داعش، امتناع می‌کرد.

تا سال ۲۰۱۵، اردوغان یک روزنامه‌نگار از روزنامه‌ی معتبر چپ‌گرای بیرگون را در بازداشت نگه داشته بود، پلیس راه‌پیمایی کارگری اول ماه مه را با خشونت سرکوب کرد و خود به بیان اشاره‌های وهن‌آلود درباره‌ی زنان ادامه داد. اردوغان هم‌چنین ساخت بنای ۱۰۰۰ اتاقه‌ی کاخ ریاست جمهوری را آغاز کرد که منتقدان را واداشت تا از او با لقب سلطان جدید ترکیه یاد کنند، درست در زمانی که از سرعت رشد اقتصادی کاسته شده بود و بی‌کاری به مرز ۱۱ درصد رسیده بود.

مهم‌تر از همه، بی‌تفاوتی اردوغان نسبت به سرنوشت کوبانی، کردها را برانگیخت و باعث شد تا حامیان کردِ مذهبی و محافظه‌کار خود را از کنار خویش پراکنده سازد. این موضوع هم‌چنین چپ‌رادیکال ترکیه را که چشم به کوبانی داشتند، نیز به خشم آورد. چپ‌های رادیکال نیز عمده‌تاً در انتخابات پارلمانی ماه ژوئن سال ۲۰۱۵ پشت سر حزب دموکراتیک خلق‌ها (ه‌دپ) متحد شده بودند. در این انتخابات، اردوغان به دنبال کسب اکثریتی برای اک‌پ بود تا بتواند قانون اساسی را تغییر دهد و ریاست‌جمهوری را به منصب اجرایی اصلی تبدیل کند و به این طریق حکومت خود را تداوم ببخشد. در عوض، پس از ۱۴ سال در منصب اجرایی بودن، دست رد محکمی بر سینه‌ی اک‌پ زده شد و این حزب حتی نتوانست از پس حفظ اکثریت ساده در پارلمان جدید بر بیاید.

دومین تحول جدید و به همان اندازه مهم در این انتخابات، نمایش قدرتمندانه‌ی ه‌دپ به سرکردگی کردها بود، که توانست با ۱۳ درصد از مجموع آرا، ۸۰ کرسی در پارلمان جدید به دست بیاورد. ه‌دپ با تصدی دو نفره‌ی صلاح‌الدین دمیرتاش و خانم فیگن یوکسکداغ پا را فراتر از بنیاد چپ‌گرایانه‌ی کردی خود گذاشت و شمار دیگری از گروه‌های مترقی و علاقه‌مند به حیطة‌های دیگر را جذب خود کرد. برای نمونه، هم اکنون ۳۲ از نفر نمایندگان این حزب در پارلمان زن هستند، آن هم درست زمانی که اردوغان اعلام کرده بود برابری جنسی «خلاف طبیعت بشر» است. (قالیا کدیری، «زنان در پارلمان به قدرت می‌رسند»، لوموند، ۲۰۱۵/۰۶/۱۰)

این موفقیت به رغم کارزاری لفظی و گاهی فیزیکی و خشن بود که برای متهم کردن حزب به تروریسم برپا شده بود. از جمله می‌توان به بیش از ۷۰ مورد حمله‌ی فیزیکی به دفاتر حزب در سراسر ترکیه یاد کرد. علاوه بر این‌ها در روز قبل از انتخابات، یک بمب‌گذار انتحاری از سمپات‌های داعش خودش را در یکی از راه‌پیمایی‌های بزرگ کارزار ه‌دپ، در دیاربکر، یکی از شهرهای اصلی کردی منفجر کرده و دو نفر را به قتل رساند.

احمد اینسل، کارشناس علوم سیاسی در استانبول، شکست اردوغان را هم‌چنین به روح‌گزی نیز مرتبط می‌داند، که پیداست ناپدید نشده است: «بدون شک، پیروز این انتخابات، ه‌دپ، این اتحاد بین احزاب حامی کردستان و سازمان‌های متعدد چپ و جامعه‌ی مدنی است... گویی به شکلی تجسم روح جنبش پارک‌گزی در ژوئن ۲۰۱۳ باشند... (آن‌ها) ترکیه را سرشار از خواست برابری و به رسمیت شناختن دموکراسی مشارکتی و احترام به کثرت‌گرایی کرده‌اند». (احمد اینسل، «پس از شکست انتخاباتی اردوغان، "ترکیه نفس بکش!"»، لوموند، ۲۰۱۵/۰۶/۰۹)

دمیرتاش رهبر ه‌دپ در یک سخن‌رانی پیش از انتخابات بر این مسائل بنیادی دست گذاشت: «من برای نشستن بر کرسی اداره‌ی دولتی اقتدارگرا، بوروکراتیک، ضد دموکراسی و مبتنی بر تبعیض جنسی، نامزد نشده‌ام. رئیس‌جمهوری که آرزویش را داریم کسی است که همراه با مردم خیابان باشد... ما اقدام به تشکیل انجمن‌هایی از زنان، جوانان، معلولان، گروه‌های عقیدتی، گروه‌های فرهنگی و قومیتی، کشاورزان، کارگران و زحمت‌کشان، خواهیم کرد. ما به جای افزایش قدرت ریاست جمهوری، به ریاست

جمهوری‌ای متعهد می‌شویم که افزایش قدرت مردم را تضمین کند... زندگی با یک‌دیگر تنها می‌تواند بر برابری و آزادی بنا شود. فشاری که بر روی تمام باورهای سرکوب‌شده و مطرود - علوی‌ها، مسیحی‌ها، یهودی‌ها، ایزدی‌ها - وجود دارد، باید برچیده شود. راه هم‌زیستی آزادانه در یک دموکراسی کثرت‌گرا باید برای تمامی باورها و جهان‌بینی‌ها گشوده باشد... ضرورت یک زندگی تازه مستلزم جامعه‌ای از نظر جنسی آزاد است. نظام، سرنوشت دگرباشان جنسی (LGBTI) را نادیده می‌گیرد که برای گرایش جنسی یا هویت جنسی‌شان با سرکوب و قتل مواجه می‌شوند. صرف دگرباشی جرم تلقی می‌شود. به هوموفوبیا و ترانسفوبیا میدان داده می‌شود. در شیوه‌ی جدید زندگی، هر شهروندی، با هر هویت جنسی، حقوقی یکسان خواهد داشت و قادر خواهد بود بدون مواجهه با تبعیض آزادانه زندگی کند.»

با این حال رهبر هدپ درباره‌ی ضرورت ریشه‌کن کردن سرمایه‌داری کمی مبهم‌تر سخن گفته است: «دوران نئولیبرال تغییرات اساسی در مناسبات مالکیتی، تولید و اشتغال به همراه آورده است. فرآیند تولید تمیزه شده و به واحدهای کوچکی تقسیم، و مجدداً سازمان یافته است. تحت عنوان «کار انعطاف‌پذیر»، کارگران با شرایطی چون ناامنی شغلی، قراردادهای فرعی، و مشاغل بدون بیمه روبرو هستند که نه تنها محروم کردن کارگران از حقوق اولیه‌ای چون حق اشتغال است، بلکه محروم کردن ایشان از حقوق مربوط به همه‌ی جوانب زندگی‌شان است... زندگی جدید باید حقوق اجتماعی تمامی کارگران را تضمین کند، به‌خصوص آن‌ها که اشتغال ناامنی دارند.» (فراخوان صلاح‌الدین دمیرتاش رهبر حزب چپ ترکیه برای «شیوه‌ی جدید زندگی»: دموکراسی رادیکال، لینکز، ۲۰۱۵/۰۶/۰۸)

سپس، دمیرتاش به دین هدپ به جنبش‌های پیش از خودش تاکید کرد: «منبع الهام ما را می‌توان در تاریخ متعارف جنبش‌های سوسیالیستی ترکیه و جنبش کردها یافت، از جمله آن‌هایی که در کوبانی و پارک گزی مقاومت کردند.» (صلاح‌الدین دمیرتاش، «رؤیای یک ترکیه‌ی نوین، امکان‌پذیر است»، لوموند، ۲۰۱۵/۰۶/۳۰)

در بیستم ژوئیه، گروه بزرگی از فعالان جناح چپ و کرد، عمدتاً جوانان، در سوروج ترکیه، در نزدیکی مرز کوبانی گرد آمدند تا از شهر کوبانی که همان‌طور که پیش از این اشاره شد به تازگی با حمله‌ی مجدد داعش روبرو شده بود، حمایت کنند. با جان‌گرفتن و خیز انتخاباتی هدپ و تقلای ی‌پ‌گ برای بیرون آوردن تل ابیض، شهر مرزی کلیدی سوریه از چنگ داعش، این جوانان نیز به تکاپو افتاده بودند. طرف‌داران داعش در اقدامی آشکارا انتقام‌جویانه با انفجار بمبی ۳۲ نفر را کشته و بیش از ۱۰۰ نفر زخمی کردند.

سرانجام همین اردوغان را وادار کرد تا داعش را به عنوان تهدیدی برای خود ترکیه به رسمیت بشناسد. او متعاقباً دست به سه اقدام زد: ۱) به هواپیماهای امریکا اجازه داد تا با پرواز از پایگاه‌های ترکیه داعش را هدف قرار بدهند؛ ۲) نیروی هوایی‌اش مواضع داعش را در داخل خاک سوریه بمباران کرد؛ ۳) نیروی هوایی‌اش مواضع کردها در داخل خاک عراق و هم‌چنین به رغم انکارهایش مواضع کردها را در داخل خاک سوریه نیز بمباران کرد. اردوغان با این اقدامات، قصد داشت تا مانع افول حمایت از خود در کشورش شود و پیوندهای خود را با امپریالیسم امریکا، البته ظاهراً از سر وظیفه، مستحکم کند. او به شکل عوام‌فریبانه‌ای داعش را با پیکارجویان آزادی‌بخش کرد یک‌سان قلمداد کرد تا حملاتش را به گروه دوم موجّه جلوه بدهد. به نظر می‌رسد هدف او این است که با توسل به هراس‌های ضدکردی در داخل ترکیه، حمایت‌هایی را برای خود در آنجا جلب کند. بنا به اهداف امپریالیستی کوچک

اردوغان، می‌توان گفت که وی می‌خواهد سرزمین وسیع محصور و آزادشده‌ی کردها را، شامل کوبانی و دیگر شهرهایی که از چنگ داعش و اسد درآمده‌اند، در مرز جنوبی ترکیه تضعیف و نابود کند. این که آیا اردوغان به این ترتیب موقعیت خویش را در ترکیه مستحکم می‌کند یا به امریکا کمک می‌کند، چیزی است که باید به نظاره نشست.

فقط روشن است که از زمان گزی و کوبانی، نیروهای آزادی‌بخش در داخل ترکیه و در سطحی که پیش‌تر طی دهه‌ها مشاهده نشده بود، سربرآورده‌اند. بی‌تردید، دستگاه اکپ سنگر خود را حفظ کرده و به ضدحمله پرداخته است. اما اکپ ابتدا با ماجرای گزی در سال ۲۰۱۳ و سپس با انتخابات ۲۰۱۵ در موضع دفاعی قرار گرفت. هنگام نگارش این مطلب، معلوم نیست که آیا اکپ قادر به بازیابی قوای خود بعد از این عقب‌نشینی خواهد بود یا خیر. علاوه بر این، لازم به ذکر است که موثرترین چالش‌های اخیر در برابر اکپ، از نیروهای جدید مرتبط با چپ بوده است و نه از جانب کمالیست‌های پرسابقه یا تشکیلات نظامی.

وضعیت امور در تابستان ۲۰۱۵

در کل، وضعیت امروز خاورمیانه، با در نظر گرفتن سیسی در مصر، برآمدن داعش، کشتار در سوریه، و شمار زیادی از عقب‌نشینی‌های نیروهای دموکراسی و رهایی بشر، چیزی جز ضدانقلاب و انحطاط نیست.

در همین حال، از خلال تمامی این کشتارها و سرکوب‌ها و رزمایش‌های امپریالیستی، شاهد جوانه‌های سرسبزی نیز بوده‌ایم که رو به آینده‌ای رهایی‌بخش راه خود را گشوده‌اند. چنان‌که در بالا نیز بحث شد، این جوانه‌ها را نیروهای کردی جناح چپ در سوریه، قانون اساسی در تونس، و جوش و خروش تازه در ترکیه که بخشی از آن متأثر از تحولات جدید در سوریه بود، تشکیل می‌دهند. این جوانه‌ها مسائل بی‌شماری را پیش می‌کشند که برای چپ‌ها در قرن بیست‌ویکم نقش محوری دارند: دموکراسی همه‌ی مردم، فمینیسم، خودگردانی برای اقلیت‌های سرکوب‌شده، آزادی دگرباشان جنسی، و تا اندازه‌ی زیادی نارضایتی از نظم سرمایه‌داری.

«انقلاب مرده است، زنده‌باد انقلاب!» (مارکس، *نبردهای طبقاتی در فرانسه*، ۱۸۵۰)

پس از تحریر

دوماه بعد، مهم‌ترین تحول در منطقه، دخالت فزاینده‌ی پوتین در روسیه، با بمب‌افکن‌ها و نیروهای زمینی، بود. به این ترتیب، پوتین از دو چیز سود برده است: ۱) آمریکا و متحدانش در بیرون‌راندن دولت اسلامی موفق نبودند که هم‌چنان در عراق و سوریه مستقرند و نه تنها به کشتار انسان‌ها مشغول‌اند بلکه پالمیرا، میراث دو هزار ساله‌ی جهان را نابود کرده‌اند. ۲) اسلام‌گرایان سنی رادیکال نفوذ خود را در میان شورشیان سوری افزایش داده‌اند که این خود را نه تنها در رشد دولت اسلامی بلکه در ظهور گروه‌های دیگری مانند ارتش فتح وابسته به عربستان که شامل شاخه‌ی محلی القاعده یعنی النصره است، نشان می‌دهد.

پوتین تلاش می‌کند تا خود را به مثابه‌ی محور اصلی اتحاد منطقه‌ای جدید علیه دولت اسلامی نشان دهد، اتحادی که این امکان را می‌دهد تا رژیم اسد با رضایت آمریکا و اروپای غربی در قدرت باقی بماند. انزجار جهانی از دولت اسلامی - و شکست تمام‌عیار تلاش‌های آمریکا علیه آن - به پوتین این امکان را داده است که هم‌چنین اذهان عمومی را از دخالت سرکوبگرانه و امپریالیستی در اوکراین منحرف کند.

اما باید دید آیا آمریکا با پوتین در سوریه کنار خواهد آمد. امروزه، ایران متحد سوریه و آمریکا عملاً در عراق علیه دولت اسلامی متحد هستند، اما تاکنون آمریکا در پیوستن به روسیه و ایران در خصوص سوریه مردد است.

چیزی که روشن است، این است که توافق هسته‌ای ایران - سازمان ملل - آمریکا فرایندی از اتحاد دوباره را در منطقه آغاز کرده و تا حدی به فاصله‌گیری آمریکا از عربستان سعودی و پادشاهی‌های خلیج فارس انجامیده است.

علاوه بر این روشن است که هیچ یک از دسیسه‌های قدرت‌های منطقه‌ای یا جهانی هدف دیگری جز کسب هژمونی امپریالیستی و خرده‌امپریالیستی ندارد. نیروهای رهایی‌بخش، چه کرد، چه عرب، چه ایرانی یا ترک، باید علیه این دسیسه‌ها که خاموش کردن روح کوبانی و سایر کانون‌های رهایی و غلیان انقلابی در منطقه را نشانه گرفته، موضع بگیرند.

برگرفته از نقد اقتصاد سیاسی